

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی دلالت حدیث رفع بر حلیت ظاهریه

به دنبال این بحث که آیا رفع در حدیث رفع واقعی است یا ظاهری؟ این مطلب مطرح است که آیا این حدیث بر يك حکم وجودی دلالت دارد؟ یعنی «رفع عن أمتي تسع» گرچه به لسان رفع است، اما کنایه از حلیت ظاهریه است؛ یعنی مولا به جایی اینک به گوید «كل شيء لك حلال حتى تعلم أنه حرام» می‌فرمایند: «رفع عن أمتي تسع».

[پرسش و پاسخ: عرض می‌کنم روایاتی داریم در بحث وجوب تعلیم، آنجا که سؤال می‌کنند چرا عمل نکردی؟ می‌گویند: ما نمی‌دانستیم. سؤال می‌شود هلاً تعلم؟ ما بحث این روایات را در بحث وجوب تعلیم در بحث اجتهاد و تقلید مفصل بحث کردیم که آیا وجوب تعلیم وجوب نفسی دارد که بعضی‌ها قائل شده‌اند یا وجوب طریقی دارد که اکثر علما قائل شده‌اند؟ اما هرچه باشد، «هلاً تعلم؟» در جایی است که این خطاب صحیح باشد؛ یعنی در جاهل مقصر معنا دارد که می‌داند جاهل است و باید برود یاد بگیرد. این شخص ملحق به عالم است. روایاتی هم که می‌گوید مردم مؤاخذه می‌شوند برای این که نرفتند یاد بگیرند، اینها تماماً مربوط به جاهل مقصر است؛ جاهل مقصر هم ملحق به عالم است. و این بحثی را که ما داریم مبني بر آنکه آیا احکام بین عالم و جاهل مشترك است، مراد جاهل بسیط است؛ یعنی مشهور می‌خواهند بگویند کسی که جهل بسیط دارد و در جهل خودش هم تقصیری ندارد و توجّهی هم به جهل خودش ندارد، این شخص هم مثل عالم بوده و حکم در حق او فعلیت دارد. آن وقت این بحث را که در جلسه گذشته عرض کردم که این مبنایی که امام(رض) دارند در بحث خطابات قانونیه و در اصول مکرر فرموده‌اند، در فقه هم خود امام(رض) در مواردی به این مبنایشان استدلال و استشهاد کرده‌اند؛ خلاصه مبنا این است که بین خطاب قانونی و خطاب شخصی فرق است.

در خطاب شخصی، مخاطب باید عالم باشد، قادر باشد، اگر مخاطبی عاجز است، خطاب شخصی به او امکان ندارد؛ در خطاب شخصی، مخاطب باید موجود باشد. اما خطاب قانونی، خطابی است که مولا آن را به عنوان قانون می‌آورد و اصلاً اشخاص را در نظر نمی‌گیرد، کاری ندارد که مکلف اصلاً در عالم خارج موجود است، مکلف عالم است یا عالم نیست، قادر است یا قادر نیست. ایشان این مبنا را دارند و خیلی هم بر این مبنایشان پافشاری دارند؛

بزرگان مثل والد ما(رض) همین مبنا را پذیرفته‌اند و حتی در فقه، در مواردی که خود امام بر طبق این مبنا فتوا ندادند، والد ما تذکر دادند که در این مسأله بر طبق مبنای خطابات قانونیه باید این حرف را زد و این فتوا را داد. کسی که این مبنا را قائل است نیز لا محاله باید قائل به اشتراك احکام بین عالم و جاهل بشود. خطاب قانونی به عنوان يك حکم قانونی است و بین عالم و جاهل فرقی نیست. اما اگر کسی این مبنا را قبول نکرد که ما هم از همین گروه هستیم، آن وقت مجال برای این بحث باز می‌شود که آیا احکام شرعیه مختص به عالم است یا مشترك بین عالم و جاهل است؟ و عرض کردم مراد از جاهل هم یعنی جاهل بسیط.]

این بحث را داریم عرض می‌کنیم که آیا حدیث رفع بر يك حكم وجودي - حلیت ظاهریه - دلالت دارد یا بر رفع كه يك عنوان عدمی است دلالت دارد؟ برخی مثل صاحب منتقي الاصول گفته‌اند این حدیث هرچند به لسان رفع آمده، اما کنایه‌ای از حلیت ظاهریه است و وزان این حدیث، وزان «كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَالِلٌ» است؛ شارع همانطور كه در «كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَالِلٌ» حلیت ظاهریه جعل کرده، در «رفع عن أمّتي» هم حلیت ظاهریه جعل کرده است؛ و این استعمال، يك استعمال شایعی است كه گاه انسان می‌خواهد بگوید يك چیزی حلال است، و می‌گوید در آن منعی وجود ندارد، در آن الزامی نیست.

این استعمال كه «رفع» بگویند و از آن حلیت ظاهریه اراده كنند، استعمال شایعی است. این يك احتمال. و احتمال دوم این است كه بگوییم اصلاً اینجا حدیث در مقام جعل حلیت ظاهریه نیست؛ بلكه می‌خواهد حكمی را بردارد و مراد همان رفع است. حال سؤال این است كه ثمره این نزاع چیست؟

ثمره این نزاع در دو مطلب ظاهر می‌شود. **مطلب و ثمره اول** این است كه اگر گفتیم حدیث دلالت بر حلیت ظاهریه دارد، دیگر بحث نمی‌كنیم كه متعلق رفع چیست؟ زمانی می‌گوییم **ما هو المرفوع**؟ كه رفع را به ظاهر خودش باقی بگذاریم؛ اما اگر گفتیم رفع یعنی **حلال ظاهراً**، اینجا دیگر بحثی به عنوان مرفوع نداریم. این يك ثمره. بنابراین، دیگر ما بحثی به نام اینکه مرفوع آیا حكم واقعی است یا وجوب احتیاط؟ نداریم؛ همان‌طور كه این بحث هم معنا ندارد كه آیا رفع واقعی است یا ظاهری؟ وقتی می‌گوییم رفع، کنایه است، دیگر نمی‌توانیم بگوییم رفع ظاهری است یا واقعی؟ چون نه مرفوع داریم و نه رفع؛ بلكه حدیث بر حلال ظاهری دلالت دارد. اما اگر گفتیم مراد در اینجا همان رفع است، مجال باز می‌شود بر اینکه مرفوع چیست؟

ثمره‌ی دوم در نسبت بین این حدیث و ادله‌ی دالّهی بر وجوب احتیاط است. در مقابل برائتی‌ها، اخباری‌ها ادله‌ای بر وجوب احتیاط می‌آورند؛ ما اگر گفتیم حدیث دلالت بر حلیت ظاهری دارد، در اینجا دو مبنا وجود دارد. **يك مبنا** این است كه این حلیت ظاهری با نفي حكم واقعی ملازمه دارد و **يك مبنا** هم این است كه نه، این حلیت ظاهری ملازمه‌ای با نفي حكم واقعی ندارد.

اگر گفتیم ملازمه با نفي حكم واقعی دارد، اینجا حدیث رفع بر دلیل وجوب احتیاط حكومت پیدا می‌كند؛ برای این كه دلیل وجوب احتیاط جایی است كه واقعی باشد و ما بخواهیم با احتیاط آن واقع را تحقّق كنیم؛ بنابراین، در این صورت، مجالی برای وجوب احتیاط نیست. اما طبق مبناي دوم كه این حلیت ظاهری با نفي حكم واقعی ملازمه ندارد، ایشان می‌فرماید: در اینجا برای تعارض بین حدیث رفع و دلیل وجوب احتیاط مجال هست؛ اما چون حدیث رفع - هرچند كه ما می‌گوییم دلالت بر حلیت ظاهریه دارد، اما - بالاخره به لسان رفع است، بر دلیل وجوب احتیاط حكومت پیدا می‌كند.

اگر به لسان رفع نبود، مثل «كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَالِلٌ» بود، ما دو دلیل داشتیم، یکی می‌گوید در فرض جهل، «كُلَّ شَيْءٍ لَكَ حَالِلٌ حتي تعلم أنّه حرام»، و دلیل دیگر می‌گوید در فرض جهل، «يجب عليك الاحتياط»؛ بین اینها تعارض واقع می‌شود؛ هیچ‌كدام بر دیگری حكومت ندارد. اما در مانحن فیه، هرچند می‌گوییم رفع به کنایه بر حلیت ظاهریه دلالت دارد، اما لسانش، لسان رفع است، و همین لسان، منشأ می‌شود برای حكومت بر ادله احتیاط.

اشكال بر صاحب منتقي الاصول: عمده این فرض دوم است. عمده این است كه بگوییم حدیث رفع را بر ظاهرش باقی می‌گذاریم؛ كه همین‌جا عرض كنیم ما با فرمایش ایشان در این كه حدیث رفع کنایه از حلیت ظاهریه است، مخالفت می‌كنیم. اینکه ایشان می‌فرماید استعمال شایع وجود دارد، ما این استعمال شایع را ندیدیم؛ كجا شما استعمال دارید كه نفي دلالت بر حلیت ظاهریه بكنند؟

بله، گاه در روایات كسی از امام(ع) سؤال می‌كند و می‌گوید من در حال احرام فلان كار را انجام داده‌ام، چه می‌شود؟ امام(ع) می‌فرماید: «لا بأس»؛ اما در اینجا قرینه وجود دارد كه «لا بأس» یعنی «هذا حلال في حال الاحرام»؛ اما كجای رفع، استعمال شایع در حلیت ظاهریه دارد؟ این اشكال اول ما به ایشان در این قسمت. لذا، باید در قسمت دوم كلام متمرکز شویم. یعنی این حرف كه ما بگوییم این حدیث کنایه‌ای از حلیت ظاهریه است را نمی‌پذیریم؛ می‌گوییم حدیث را باید بر ظاهرش باقی بگذاریم. تا

گفتیم رفع، می‌گوییم مرفوع چیست؟

مرفوع یا حکم واقعی است و یا حکم ظاهری وجوب احتیاط است. یکی از این دو هست. می‌گوییم یا رفع آن حکم واقعی در لوح محفوظ مراد است یا رفع وجوب الاحتیاط مراد است که کسانی مثل مرحوم محقق عراقی این را قائل هستند. از عبارات متعدد شیخ در رسائل همین استفاده می‌شود که ایشان می‌خواهد بگوید وجوب احتیاط با حدیث رفع برداشته شده است؛ شیخ می‌فرماید: «والحاصل أن المرتفع في "ما لا يعلمون" وأشباهه مما لا يشملها أدلة التكليف هو إيجاب التحفظ على وجه لا يقع في مخالفة الحرام الواقعي» می‌فرماید مرتفع ایجاب تحفظ است، یعنی همان وجوب احتیاط. در يك عبارت دیگر هم می‌فرماید: «ومعنى رفع أثر التحريم في "ما لا يعلمون" عدم إيجاب الاحتياط». البته در این جمله دوم همان‌طور که صاحب منتقی هم فرموده‌اند، دو احتمال وجود دارد. يك احتمال این است که شیخ مستقیماً بخواهد بگوید مرفوع وجوب احتیاط است؛ احتمال دیگر هم این است که نه، مرفوع حکم واقعی است، اما اثر رفع حکم واقعی، عدم وجوب احتیاط است. به هر حال، کسانی قائل هستند به اینکه مرفوع وجوب احتیاط است، مثل شیخ انصاری، مثل مرحوم محقق عراقی و جمع دیگر. اینجا بالاخره چه باید گفت؟

آیا مرفوع را حکم واقعی قرار دهیم یا وجوب احتیاط؟ ما قبلاً در این مورد خیلی بحث کردیم، بحث را متمرکز کردیم روی این که رفع واقعی است یا ظاهری، قرائنی آوردیم بر ظاهری بودن و آنها را مورد بحث قرار دادیم؛ اما نکته‌ای که در کلام صاحب منتقی وجود دارد و می‌خواهیم روی این نکته دقت کنیم که آیا درست است یا نه؟ این که ایشان می‌فرماید مرفوع حکم واقعی است و رفع ظاهراً به آن حکم واقعی تعلق پیدا کرده است؛ مدعایشان این است که رُفْع ظاهراً همان ما لا يعلمون واقعی.

سخن صاحب منتقی الاصول: عمده بیانی که در اینجا دارند - روی این بیان خوب دقت بفرمایید - این است که می‌فرماید: «بأنَّ الرفع إنما يصلح أن يتوجه ويتعلق بالحكم إذا كان أمر وضعه بيد المولى، وإلا فيمتنع عليه رفعه»؛ ایشان فرض جهل مکلف را در نظر گرفته است که خود این، دقت بسیار خوبی است. می‌فرماید: در فرض جهل شارع آیا حکم واقعی را می‌تواند برای جاهل قرار بدهد یا نه؟ اگر گفتیم در فرض جهل، شارع می‌تواند حکم واقعی را قرار بدهد، آن وقت می‌تواند آن را رفع هم بکند؛ و اگر گفتیم در فرض جهل وضع حکم واقعی به دست مولا نیست، دیگر نمی‌تواند آن را رفع کند. ایشان نظر اول را اختیار می‌کنند؛ می‌فرماید: به نظر ما، در فرض جهل، وضع حکم واقعی به دست مولا است؛ مولا از راه وجوب احتیاط می‌تواند آن حکم واقعی را وضع کند؛ و تصریح می‌کنند: شارع، جعل وجوب احتیاط را حقیقتاً و واقعاً وضع حکم واقعی را؛ یعنی اگر شارع وجوب احتیاط را در فرض جهل آورد، در حقیقت حکم واقعی را برای جاهل قرار داده است؛ و اگر وجوب احتیاط را برداشت، در حقیقت آن حکم واقعی را برداشته است.

مطلب را می‌آورند روی اسناد، می‌فرمایند: اگر شارع احتیاط را در فرض جهل واجب کرد، ما می‌توانیم حقیقتاً اسناد بدهیم که شارع حکم واقعی را برای جاهل قرار داده است. اگر شارع احتیاط را برداشت، می‌توانیم حقیقتاً رفع را به حکم واقعی نسبت دهیم. لذا، می‌فرمایند: ما بر اساس همین نکته می‌گوییم اسناد رفع بما لا يعلمون واقعی اسناد حقیقی است. شارع می‌فرماید: «رفع ما لا يعلمون»، اسناد رفع در اینجا حقیقی است یعنی حقیقتاً شارع آن حکم واقعی را برداشت؛ از چه راهی؟ از راه این که احتیاط را جعل نکرد. این که شارع احتیاط را جعل نکرد، سبب می‌شود که رفع را اسناد حقیقی به حکم واقعی بدهیم. ایشان در ادامه مطلب می‌فرماید: صاحب کفایه نیز همین بیان ما را دارد. آن عبارت معروف کفایه که «فالالزام المجهول مما لا يعلمون فهو مرفوع فعلاً وإن كان ثابتاً واقعاً ولا مؤاخذه عليها قطعاً» ایشان می‌فرمایند: آخوند هم همین مطلب را می‌خواهد بگوید، «حيث جعل الرفع متعلقاً بنفس الحكم الواقعي في مرحلة الفعلية مع الالتزام بثبوته الواقعي» رفع به خود حکم واقعی تعلق دارد؛ اسنادش به حکم واقعی است، آنها مربوط به مرحله فعلیتش است؛ چون قبلاً ایشان بین انشاء و فعلیت تفکیک کرد. اسناد رفع به واقع يك اسناد حقیقی است، اما می‌فرماید که این رفع في مرحلة الظاهر است؛ یعنی فعلیت حکم واقعی در مرحله ظاهر برداشته می‌شود، اما اسناد، اسناد حقیقی است.

[سؤال و جواب استاد: ایشان اول يك كبرايي را مي‌گويد؛ كبرا اين است که رفع حکمي به دست شارع است که وضعش هم به دست شارع باشد؛ اگر وضع يك حکمي به يد شارع نباشد، شارع نمي‌تواند آن را رفع کند. اين يك. دو: بحث در اين است که آيا در فرض جهل، شارع مي‌تواند براي جاهل حکم واقعي را جعل کند؟ يعني ایشان بحث را از کلام مشهور عميق‌تر آورده، اصلاً اين را مفروض گرفته‌اند، منتها در مقام اثبات هستند. مشهور مي‌گويند بله، احکام بين عالم و جاهل مشترک است؛ ایشان يك مقداري بحث را عميق‌تر مي‌کند که اساساً در فرض جهل شارع مي‌تواند براي آدم جاهل حکم واقعي را وضع کند يا نه؟

مي‌خواهند بفرمايند فقط يك راه دارد؛ از راه وجوب احتياط، اگر شارع احتياط را واجب کرد، معنايش اين است که حکم واقعي را براي جاهل وضع کرده است. اگر شارع احتياط را واجب نکرد، معنايش اين است که حکم واقعي را رفع کرده است. اين لبّ و اساس کلام ایشان است. بعد ایشان اين بيان را که ذکر مي‌کنند که کلام آخوند هم کلام ماست؛ آخوند هم رفع را متعلّق به واقع مي‌داند؛ چون مي‌فرمايد: «فهو المرفوع»؛ يعني حکم واقعي مرفوع است. ایشان «فعلاً» در کلام آخوند را معنا مي‌کنند به «في مرحلة الفعلية»؛ يعني همان فعليت در مقابل انشاء؛ مرحوم آقاي صدر و ديگران اين «فعلاً» در کلام آخوند را به مرتبه‌ي فعليت در مقابل انشاء معنا نکرده‌اند، بلکه فعليت را به معنای ظاهراً گفته‌اند. ایشان مي‌گويد: مراد اين است که در مرحله فعليت برداشته مي‌شود و ملتزم به ثبوت واقعي است، يعني ثبوت انشايي؛ آن وقت اين مطلب يعني «فهو مرفوع في مرحلة الفعلية» ولو ثبوت واقعي و انشايي دارد، اما معنای رفع ظاهري است. [خوب اين را دقت کنيد که بعد که مي‌خواهيم اشکال کنيم، اينها را تکرار نکنيم. صاحب منتقي الاصول «فعلاً» در کلام آخوند را به مرحله فعليت در مقابل انشاء معنا کرد. ایشان مي‌گويند آخوند رفع را حقيقتاً اسناد داده به حکم واقعي، آنهم در مرحله فعليتش؛ يعني حکم واقعي در مرحله‌ي فعليت برداشته مي‌شود، اما در مرحله انشاء هست.

سپس، مي‌گويند مجموع اين يعني رفع ظاهري، يعني اينکه شارع يك حکم واقعي را در مرحله فعليتش بردارد و در مرحله انشاء باقي بماند، معنای رفع ظاهري است. و بعد مي‌فرمايند: مرحوم آخوند «لم يلتزم بتعلّق الرفع رأساً بايجاب الاحتياط»، آخوند نگفت رفع از اول و مستقيم سراغ وجوب احتياط مي‌آيد. بله، آخوند در دنباله کلامش گفته اگر شارع فعليت حکم واقعي را برداشت، نتيجه‌اش اين است که وجوب احتياط هم برداشته مي‌شود. و در ادامه اشکالي به کلام نائيني دارند، مي‌فرمايند: نائيني به شيخ نسبت داده است که شيخ از اول گفته مرفوع وجوب احتياط است. بعد مي‌فرمايد: نائيني طوري به شيخ اشکال مي‌کند که در آخر همان حرفي را قائل مي‌شود که مرحوم شيخ قائل شده است؛ يعني مرفوع وجوب احتياط است. آقايان حتماً به منتقي الاصول جلد 4 صفحه 386 مراجعه بفرماييد تا بعد نتيجه گيري کنيم.

وصلّي الله علي سیدنا محمد و آله الطاهرين.